

بررسی و نقد دیدگاه‌ها در مبانی تفسیر تطبیقی

سید محمود طیب حسینی^۱

چکیده

در حوزه تفسیر و مطالعات تطبیقی قرآنی هم‌چون سایر گونه‌های تفسیری، بحث درباره مبانی خاص آن، نقش مؤثری در شکل‌گیری و جهت‌دهی به روش و قواعد تطبیق و مقایسه میان دیدگاه‌ها دارد. در مقاله حاضر، به روش تحلیل و توصیف، با ارزیابی و نقد دیدگاه‌های صاحب‌نظران درباره مبانی تفسیر تطبیقی، مهم‌ترین مبانی مطالعات تطبیقی بر محور قرآن و تفسیر معرفی شده است. در این پژوهش، بعد از بررسی و نقد سه دیدگاه در مبانی تفسیر تطبیقی، با توجه به تمایز مبانی، پیش‌فرض‌ها و اصول از یکدیگر، به دست آمد که تفسیر تطبیقی بر دو پیش‌فرض: «وجود اختلاف، و اشتراک میان دو طرف مقایسه»، و یک مبنا: «وجود معیارهای زبانی واحد، مشترک و مقبول میان اطراف تطبیق که بتوان براساس آن به داوری صحیح میان آن‌ها پرداخت»، بنا شده است. هم‌چنین برخی از موارد هم‌چون «ضرورت پرهیز پژوهش‌گرا: گرایش به یکی از طرفین مقایسه، بدبینی و اتهام‌زنی، نسبت تفسیر به‌رأی به طرف مقابل، تعصب بر پیش‌فرض‌های مذهبی و دینی، جعلی خواندن روایات تفسیری مذهب مقابل و تکفیر مذهب مقابل به دلیل هنجاری بودن»، باید از اصول مطالعات تطبیقی قرآنی و تفسیری شمرده شود، نه مبانی آن.

واژگان کلیدی: تفسیر تطبیقی، مطالعات تطبیقی، معیار واحد تفسیری، پیش‌فرض‌های تطبیقی، اصول تفسیر تطبیقی.

۱. استاد گروه قرآن‌پژوهی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران؛ tayebh@rihu.ac.ir.

۱. بیان مسأله

حوزهٔ بس گسترده‌ی فهم و تفسیر قرآن، در طول تاریخ همواره موجب دل‌مشغولی مفسران بوده است و آنان با وجود فراز و فرودها در تفسیر، شیوه‌های مختلفی را برای دریافت بهتر معارف و مقاصد این کتاب آسمانی به خدمت گرفته‌اند. یکی از شیوه‌های تفسیر که در چند دهه اخیر، با اقبال گسترده‌ای مواجه شده و می‌تواند دستاوردهای نو و مطلوب را در نیل به مقاصد قرآن کریم به همراه داشته باشد، شیوه تفسیر تطبیقی است. از مباحث بنیادین در هر روش تفسیری از جمله تفسیر تطبیقی، بحث درباره مبانی آن است. مبانی، بیرون از حوزه تفسیر و به عنوان اصول موضوعه و پیش فرض‌های آن به شمار می‌آیند. نسبت این پیش فرض‌ها با خود تفسیر، چنان است که از سنخ معرفت درجه دوم به شمار می‌روند و نقش علوم آلی را ایفا می‌کنند (سعیدی روشن، ۱۳۹۰: ۱۱). پژوهش حاضر، به دنبال حل مسأله مبانی و پیش فرض‌های تفسیر تطبیقی است که بنیان این تفسیر بر آن استوار بوده و هدایت‌کننده تفسیر تطبیقی به مسیر صحیح خود می‌باشد. بر این اساس، مقاله درصدد پاسخ به این پرسش می‌باشد که: تفسیر تطبیقی بر چه مبانی و پیش فرض‌هایی بنیان نهاده شده است؟

۲. ضرورت و اهمیت بحث از مبانی

منشأ پیدایش مبانی تفسیر قرآن، یک رشته واقعیت‌های هستی‌شناختی ناظر به گوینده متن، حقایق انسان‌شناختی ناظر به فهم انسان و ویژگی‌های متن‌شناختی مربوط به قرآن کریم است (همان). بر این اساس، ورود به حوزه فهم و تفسیر قرآن بدون داشتن مبانی پیشینی، ممکن و روا نخواهد بود. به همین دلیل در طول تاریخ، مفسران همواره بر اساس اصول و مبانی از پیش پذیرفته، به تفسیر قرآن کریم پرداخته‌اند. طرح بحث درباره مبانی تفسیر به عنوان دانشی مستقل، نه چنان که برخی پنداشته‌اند، از آن جا پیدا شد که درباره برخی از مبانی، میان مفسران اختلاف نظر پدید آمد و درحالی که گروهی مبنا بودن قضیه‌ای را در تفسیر قرآن پذیرفتند، عده‌ای دیگر نفی آن قضیه را مبنای تفسیر خود قرار دادند (میرمحمودی و مؤدب، ۱۳۹۴: ۲۰۱/۴)، بلکه در دوره معاصر همراه با رواج مباحث فلسفه تفسیر و روش‌شناسی، بحث از مبانی نیز در سرلوحه مباحث روش‌شناسی تفسیر، مورد اهتمام جدی تفسیرپژوهی قرار گرفت و آثار مختلفی درباره آن رقم خورد.

۳. پیشینه بحث

در حوزه تفسیر پژوهی، اگرچه تاکنون مقالات فراوانی درباره مبانی، اصول و قواعد تفسیر به‌طور عام و مبانی، اصول و روش برخی گرایش‌های تفسیری هم‌چون تفاسیر روایی، کلامی، اجتهادی، ادبی، فقهی، تنزیل، فلسفی، عرفانی و... نیز مبانی تفسیر شیعی و جز آن نوشته شده است، از جمله: ۱. تبیین مبانی تفسیر روان‌شناختی قرآن کریم، از شیرزاد و رضایی (۱۳۹۹)، ش ۲۷: ۵۳-۷۳)، مبانی کلامی تفسیر موضوعی، از علی نصیری (۱۳۸۴)، اصطلاح‌شناسی در علم تفسیر (مبانی، اصول، قواعد) از فتح‌اللهی (۱۳۸۷)، ۲. اصطلاح‌شناسی مبانی تفسیر از روحی دهکردی و تجری (۱۳۹۴)، اهم مبانی تفسیر قرآن از منظر مفسران شیعه، از مؤدب و موسوی مقدم (۱۳۸۸)، مبانی و روش‌های تفسیر معتزله، از همامی و رجب‌زاده (۱۳۸۸)، تحلیل مبانی و رویکرد شهید صدر به تفسیر موضوعی، از یساقی و ایازی (۱۳۸۹)، مبانی تفسیر قرآن از دیدگاه مفسران شیعه، از میرمحمودی و مؤدب (۱۳۹۴)، مبانی فهم و تفسیر قرآن با تکیه بر آموزه‌های نهج‌البلاغه، از پوررستمی (۱۳۹۱)، شباهت مبانی تفسیر موضوعی برون‌گرایانه با هرمنوتیک، از یساقی (۱۳۹۴)، درآمدی بر مبانی کلامی تفسیر علمی قرآن کریم، از مظاهری، مصالایی پور و روحانی (۱۳۹۵)، نگاهی به مبانی تفسیر قرآن در آثار آیت‌الله مصباح یزدی، از عزیزی کیا (۱۳۹۵)، مبانی فلسفه علمی تفسیر سیاسی، از عابدی (۱۳۹۶)، مبانی تفسیر تربیتی قرآن، از خوانین‌زاده و انصاری‌راد (۱۳۹۷)، مبانی تفسیر انفسی قرآن کریم، از شریفی و حسین‌زاده (۱۳۹۷)، با این‌همه اما در باب تفسیر تطبیقی به‌رغم اهمیت این رویکرد تفسیری و اقبال گسترده‌ای که در سه دهه گذشته به آن شده، تاکنون در باب مباحث نظری تفسیر تطبیقی و به‌طور خاص مبانی آن، پژوهش‌های درخور انجام نگرفته است. آثار زیر، محدود تلاش‌هایی است که درباره مبانی تفسیر تطبیقی انجام گرفته یا به آن نزدیک است.

ا. رضایی در بخشی از مقاله خود، موسوم به «روش‌شناسی مطالعات تطبیقی در تفسیر قرآن»، ذیل عنوان «مبانی مباحث تطبیقی»، از پنج مبنا یاد کرده است.

ب. عسگری در فصل سوم کتاب «جریان‌شناسی تفسیر تطبیقی» از مبانی، رهیافت و روش تفسیر تطبیقی بحث و مبانی این تفسیر را به دو بخش تقسیم کرده است: بخشی به تفسیر بودن و بخشی دیگر به تطبیق بودن آن مربوط است (عسگری، ۱۳۹۷: ۱۰۴-۹۷). همو و شاکر، در مقاله «آسیب‌شناسی مبانی و پیش‌فرض‌های کلامی و مذهبی تفاسیر تطبیقی» (پژوهش‌نامه

مذاهب اسلامی، ۱۴۰۰؛ ش ۱۵/۱۰۳-۷۹)، مهم‌ترین آسیب‌های موجود در شماری از تفاسیر تطبیقی در حوزه مبانی و پیش‌فرض‌ها را شناسانده‌اند.

۴. تعاریف

۴-۱. تفسیر تطبیقی

از تفسیر تطبیقی تعاریف مختلف و متفاوتی ارائه شده است (عسکری، ۱۳۹۷: ۱۲-۲۴)، این تعاریف در تعیین قلمرو تفسیر تطبیقی تأثیرگذار بوده و حوزه تفسیر تطبیقی را از محدوده مقایسه دیدگاه‌های مفسران شیعه و اهل سنت در حوزه آیات کلامی و فقهی تا هر نوع مطالعه تطبیقی بر مدار قرآن و تفاسیر، دربرگرفته و شامل می‌شود (نجارزادگان، ۱۳۸۸: ۱، و مقایسه کنید با: عمری، ۱۴۲۱: ۴۶-۴۴؛ خالدی، ۱۴۲۸: ۳۲). به جهت عام‌تر دیدن مبانی، در این مقاله، گسترده‌ترین تعریف مبانی بحث قرار گرفته است تا هر نوع مطالعه تطبیقی در حوزه قرآن کریم و تفاسیر را دربر گیرد، و آن عبارت است از: «شناخت یک پدیدار قرآنی یا دیدگاه تفسیری و علوم قرآنی در پرتو مقایسه» (قراملکی، ۱۳۸۰: ۲۵۵-۲۵۳).

۴-۲. مبانی

«مبانی» جمع «مبنا»، در لغت به معانی بنیاد، اساس، شالوده، پایه و... آمده است (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۲/۱۷۷۵۹؛ مصطفی، ۱۳۸۵: ۷۲). و در اصطلاح، دانش‌های مختلف از جمله تفسیر پژوهی، تعاریف مختلفی از آن به دست داده‌اند. این تعاریف در دامنه مبانی تفسیر تطبیقی، می‌تواند آثار متفاوتی به دنبال داشته باشد. مثلاً اگر مقصود از مبانی را قضایا و باورهای بنیادینی بدانیم که قواعد و مسائل یک علم بر آن‌ها استوار بوده و هر نوع موضع‌گیری درباره آن‌ها بر نتایج آن علم تأثیرگذار است (بابایی، ۱۳۷۹: ۳)، به یک سلسله از مبانی می‌رسیم که تماماً قضایای خبری است و از هست و نیست اموری خبر می‌دهد که تفسیر قرآن بر آن استوار می‌گردد. هم‌چنین اگر مقصود از مبانی را مستندات بی‌گهریم که مفسر بر اساس آن، کلام خود را به عنوان تفسیر کلام خدا و معنا و مقصود آیات الهی قلمداد می‌کند، امور دیگری مانند روش‌های تفسیر اجتهادی، نقلی، قرآن به قرآن و... را مبانی تفسیر قرار خواهیم داد (عمیدزنجانی، ۱۳۷۹: ۲۱۵؛ فتح‌اللهی، ۱۳۸۷: ش ۴/۲۲).



«مبانی تفسیر» از مصطلحات رایج در دوره معاصر است که عمدتاً در تفسیر پیژوهی پیژوهش‌گران فارسی زبان شهرت یافته و در میان قرآن‌پژوهان عرب زبان و اهل سنت سابقه کاربرد ندارد و آنان از اصول تفسیر بحث می‌کنند. گویا این اصطلاح از دانش فلسفه به تفسیر پیژوهی و سایر علوم دینی راه یافته است (طیب حسینی، ۱۳۹۲: ۲۲/۸). در حوزه تفسیر پیژوهی، نخستین بار عمید زنجانی این اصطلاح را در عنوان کتاب خود «مبانی و روش‌های تفسیر قرآن» آورد، بدون آن‌که تعریفی از «مبنا» یا «مبانی» به دست دهد؛ اما از عطف کلمه «روش» بر «مبانی» برمی‌آید که مقصود وی از مبانی، همان روش و متد تفسیر بوده است (عمید زنجانی: ۷). امروزه با توجه به معنای لغوی «مبانی»، تعاریف متفاوتی از آن در علوم مختلف ارائه شده است، اما در مباحث فلسفی و علوم دینی، تعاریف نزدیک به هم و تقریباً یکسانی از آن در میان محققان شهرت یافته و نسبت به اصل تعریف آن اتفاق نظر وجود دارد؛ گرچه در نوع مبانی، اختلاف نظر است (روحی دهکردی و تجری، ۱۳۹۴: ۷۷/۱۱۷-۹۴). به طور کلی مبانی هر علم، باورهای بنیادینی‌اند که در قالب مجموعه‌ای از قضایا، بخشی از مبادی تصدیقی آن علم را تشکیل داده، اصول موضوعه^۱ آن علم شناخته می‌شوند و مسائل آن علم بر آن‌ها استوارند (حسن‌زاده، ۱۴۱۷: ۸۸-۸۷). دانش تفسیر نیز از این قاعده مستثنا نیست. بنابراین مبانی تفسیر، مجموعه‌ای از قضاوت‌های کلی و پیشینی درباره کلام‌الله مجید و تعیین‌کننده چگونگی فهم و کشف مراد خداوند از آیات قرآن است (اشرفی، ۱۳۹۸: ۲۷). یا: اصول موضوعه و باورهای بنیادینی‌اند که تفسیر قرآن بر آن‌ها استوار است. این باورها و قضایا بر اصل امکان و جواز تفسیر یا کیفیت و روش و اصول و قواعد تفسیر اثرگذار بوده، به آن‌ها جهت می‌دهند (بابایی و همکاران، ۱۳۷۹: ۳؛ رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷: ۱۲-۱۱). به عبارت دیگر، مبانی تفسیر قرآن، اصول غیرهنجاری مطرح در باب متن قرآن، پدیدآورنده آن، تفسیرکننده آیات و ماهیت و ویژگی‌های فهم و تفسیر قرآن است که به طور مستقیم یا با واسطه، در نحوه تفسیر قرآن مؤثر می‌باشد. مقصود از تأثیر با واسطه، آن است که گاه بر مبنایی، قاعده‌ای شکل می‌گیرد و آن قاعده در تفسیر کاربرد دارد (باقری، ۱۳۹۹: ۱۳۷). بر

۱. اصول موضوعه - از اصطلاحات دانش منطق - در هر علم، همان مبادی تصدیقی هستند که دلایل مطرح در آن علم، بر آن اصول موضوعه مبتنی است؛ و این اصول موضوعه، در علم دیگری مورد بحث و اثبات قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر این اصول که مسائل یک علم بر آنها مبتنی است، یا بدیهی تلقی می‌شوند، یا صحت آنها در یک علم مسلم فرض می‌شود، درحالی که محل اثبات آن، علم دیگری است (خوانساری، ۱۳۷۶: ۲۰؛ سجادی، ۱۳۷۳: ۱۶۶۷؛ ملکی اصفهانی، ۱۳۷۹: ۲/۱۳۰).

خلاف قواعد تفسیر که اصول هنجاری و باید و نباید در تفسیر را بیان می‌کند، مبانی تفسیر، اصول غیرهنجاری است که درباره هست و نیست‌ها در تفسیر قرآن سخن می‌گوید. مثل گزاره‌های متقابلی چون: «قرآن تحریف نشده است» یا «قرآن تحریف شده است»، «قرائات مختلف قرآن برای استنباط احکام و دریافت معارف حجیت دارد و از همه قرائات می‌توان معرفت قرآنی معتبر دریافت کرد» یا «قرائات مختلف قرآن برای استنباط احکام و دریافت معارف حجیت ندارد»؛ هر یک از این گزاره‌ها می‌تواند به‌عنوان یک مبنا از سوی مفسر اتخاذ شود و بر اساس آن به تفسیر بپردازد. هم‌چنین به‌عنوان مثال، مفسر باید پیش از ورود به تفسیر، موضع خود را درباره ظواهر قرآن روشن سازد که آیا ظواهر قرآن از نظر وی معتبر و قابل استناد و به اصطلاح حجت است یا نه؟ یا مثلاً قرآن پاسخ‌گوی مسائل و نیازهای عصری می‌باشد، یا نه؟ پاسخ به هر یک از دو طرف این پرسش‌ها، مبنایی تفسیری شکل می‌دهد و در نتیجه‌ی تفسیر اثرگذار است. درباره «تواتر قرائات سبعة» یا «عدم تواتر آن‌ها» نیز لازم است مفسر نظر و موضع خود را مشخص سازد، زیرا هر یک از این دو قضیه، یک مبناست و در نتایج تفسیر یک مفسر به‌ویژه در حوزه آیات الاحکام تأثیرگذار است. در همین راستا، باور به این که «قرآن مشتمل بر همه علوم است» یا «قرآن کریم کتابی است که برای اصلاح نظام اجتماعی و سیاسی بشر نازل شده»، به‌گرایشی خاص در تفسیر (علمی، اجتماعی، سیاسی و...) منتهی می‌شود که آن را از تفسیر مفسری که این باور را ندارد، متفاوت می‌گرداند.

اقسام مبانی

برای مبانی، اقسام و تقسیماتی ذکر شده است. از یک منظر می‌توان مبانی تفسیر قرآن را به دو محور کلی مبانی مربوط به هویت قرآن یا مبانی صدور، و مبانی مربوط به چگونگی فهم قرآن یا مبانی دلالتی تفسیم کرد (هادوی تهرانی، ۱۳۷۷: ۳۱). مبانی صدور، دلالتی است که وحیانی بودن قرآن و صدور آن از ناحیه ذات اقدس الهی را به اثبات می‌رساند؛ و مبانی دلالتی، قضایایی است که فرآیند فهم مراد خداوند از متن را به بحث می‌گذارد (شاکر، ۱۳۸۲: ۴۲-۴۱). از زاویه دیگر، مبانی را به دو قسم مشترک و مختص تقسیم کرده‌اند: مبانی مشترک، مبانی است که همه یا بیشتر مفسران آن را پذیرفته‌اند، مانند وحیانی بودن الفاظ قرآن، یا امکان و جواز

فهم و تفسیر قرآن؛ و مبانی مختص، مبانی است که درباره پذیرش یا عدم پذیرش آن، میان مفسران اختلاف است. مبانی مختص را به کلامی، روشی، گرایشی، صدوروری و دلالی تقسیم کرده‌اند (مؤدب، ۱۳۸۳: ۳۹). هم‌چنین می‌توان مبانی را با توجه به عناصر دخیل در تفسیر، به مبانی مربوط به: مؤلف، متن، مفسر و فهم، تقسیم کرد (باقری، ۱۳۹۹: ۱۴۲).

۵. ارزیابی دیدگاه‌ها در مبانی تفسیر تطبیقی

به نظر برخی قرآن‌پژوهان، می‌توان مبانی تفسیر تطبیقی را ناظر به دو بخش دانست: یک بخش، مبانی اصل تفسیر و دیگری ناظر به روش تطبیقی. مبانی تفسیر تطبیقی از حیث تفسیر بودن، همان مبانی عام تفسیر است، اما از حیث روش و رویکرد تطبیقی، بخشی از پیش‌فرض‌ها و اصول موضوعه‌ای است که مفسر بر اساس آن، تفسیر را به گونه تطبیقی انجام می‌دهد (عسکری و شاکر، ۱۴۰۰: ش ۸۳/۱۵). روشن است که پژوهش‌گر تطبیقی خود، مستقیماً درصدد مقایسه دیدگاه‌هاست نه تفسیر آیات، از این‌رو او نیازی به مبانی عام تفسیر ندارد و باید بر مبانی مقایسه و تطبیق متمرکز شود تا بتواند مطالعه تطبیقی صحیحی انجام دهد.

۵-۱. خلط میان مبانی عام تفسیر و مبانی تفسیر تطبیقی

رضایی، در مقاله‌اش با عنوان «روش‌شناسی مطالعات تطبیقی در تفسیر قرآن»، برای تفسیر تطبیقی از این مبانی یاد کرده است: ۱. جواز و حجیت تفسیر علمی؛ ۲. ممنوعیت کاربرد غیر علم و علمی در تفسیر آیات؛ ۳. گستره و قلمرو قرآن و علوم؛ ۴. عدم وجود تعارض میان قرآن و علم؛ ۵. هدف اساسی قرآن کریم، هدایت انسان به سوی خداست، نه بیان مطالب و مسائل علوم (رضایی، ۱۳۸۹: ش اول/ ۴۸-۴۴). در ارزیابی این دیدگاه باید گفت، چنان‌که آشکار است، اگرچه عنوان بحث وی همه حوزه‌های مطالعات تفسیر تطبیقی را دربر می‌گیرد، اما اولاً: بخشی از مبانی‌ای که یاد کرده، مبانی عام تفسیر است، نه مبانی تفسیر تطبیقی؛ مانند موارد ۱، ۲، ۵، و برخی هم به دلیل تعلق خاطر وی به مباحث علمی (علوم تجربی) قرآن، ناظر به مطالعات تطبیقی میان قرآن و علوم تجربی است. ثانیاً: مبنای سوم، دارای ابهام است و توضیح نداده که آیا مقصود از «گستره قرآن و علوم» پیوند میان مطالعات تطبیقی در حوزه

قرآن با قلمرو هریک از قرآن و علوم مختلف است، به این معنا که تعیین قلمرو قرآن و علوم مختلف در گسترش یا کاهش دامنه مطالعات تطبیقی میان قرآن و علوم مختلف تأثیرگذار است، یا چیز دیگر. به هر روی، مبنا بودن این مسأله مورد تردید است.

۲-۵. مبانی مشترک و مختص در تفسیر تطبیقی

یکی از کسانی که در باب مبانی تفسیر تطبیقی اظهار نظر کرده، نجارزادگان است. وی که در رواج تفسیر تطبیقی در دوره معاصر ایران پیشگام است، با محدود کردن تفسیر تطبیقی به تفسیر تطبیقی آیات کلامی و احیاناً آیات فقهی قرآن، از ضرورت بحث در دو حوزه سخن گفته است: یکی تفسیر تطبیقی در حوزه مبانی تفسیر از دیدگاه فریقین و دیگری در حوزه مفاهیم آیات قرآن از دیدگاه فریقین (نجارزادگان، ۱۳۸۸). وی در مطالعه تطبیقی اش در حوزه مبانی تفسیر قرآن از منظر فریقین، از دو قسم مبانی مشترک و خاص یاد کرده است. مقصود از مبانی مشترک در دیدگاه فریقین، مبانی مقبول نزد هر دو مذهب شیعه و تسنن، شامل: امکان فهم و جواز تفسیر قرآن، حرمت تفسیر به رأی، برخورداری از سطوح معنایی مختلف و بطون، حجیت سنت پیامبر خدا ﷺ در تفسیر و سلامت قرآن از تحریف است؛ مقصود از مبانی مختص نیز، مبانی است که نزد یکی از دو مذهب مقبول است و نزد مذهب دیگر نامقبول، شامل: حجیت سیره اهل بیت علیهم السلام در تفسیر وحی، که فقط تفسیر شیعه بر آن مبتنی است و حجیت قول صحابه و تابعان که فقط نزد مفسران اهل تسنن معتبر است و حجیت عقل در تفسیر وحی که نزد شیعه و معتزله معتبر است.

این پژوهشگر، در بررسی مبانی مشترک و مختص فریقین در تفسیر، ذیل عنوان «راه کارهای برون رفت از اختلافها و اتهامها» قواعدی را جهت نزدیک شدن تفسیر شیعه و اهل تسنن پیشنهاد داده است. وی در بخش مبانی خاص فریقین، با استدلال‌هایی، از اهل تسنن می‌خواهد روایات اهل بیت علیهم السلام را - به دلیل جایگاهی که در روایت مشهور و متواتر ثقلین، برای آنان معرفی شده - در تفسیر قرآن بپذیرند و در حجیت روایات صحابه و تابعان - که از مبانی خاص اهل تسنن است - ضمن اعتبار بخشی به روایات صحیح نقل شده از ابن عباس، معتقد است در صورت تعارض روایات صحابه با روایات اهل بیت علیهم السلام، روایات خاندان



عصمت و طهارت عليها السلام را مقدم دارند. درباره نقش عقل در تفسیر با تفکیک میان عقل تبیینی و تأویلی، همه فِرَق را در اعتباربخشی به عقل تبیینی، مشترک دیده و در عقل تأویلی نیز معتقد است به طور فی الجمله، همه مذاهب به حجیت و اعتباربخشی به آن هم‌داستان‌اند (نजारادگان، ۱۳۸۸: ۲۳۸-۹).

در ارزیابی دیدگاه نजारادگان، باید گفت: «بررسی تطبیقی مبانی تفسیر قرآن» ارتباطی با مبانی تفسیر تطبیقی ندارد. وی از ضرورت یک مطالعه تطبیقی در حوزه مبانی تفسیر قرآن میان اهل تسنن و شیعه -پیش از ورود به تفسیر تطبیقی آیات کلامی- سخن گفته است تا با نزدیک کردن دو مذهب در مبانی، زمینه مطالعه یا تفسیر تطبیقی صحیح‌تری را -به زعم خود- در حوزه آیات کلامی فراهم سازد و در نهایت با کم کردن اختلاف‌ها، موجب تقریب مذاهب گردد. بنابراین، طرح بحث یادشده در واقع یک مطالعه تطبیقی در حوزه تفسیر پژوهی و مبانی تفسیر است که می‌تواند مقدمه تفسیر تطبیقی تلقی شود، نه تفسیر تطبیقی.

۳-۵. فروکاستن مبانی مطالعات تطبیقی در حوزه قرآن و تفسیر، به تفسیر

تطبیقی بین مذهبی

دیدگاه دیگر در باب مبانی تفسیر تطبیقی، از انسیه عسکری است که مبانی تفسیر تطبیقی را به مبانی میان اهل سنت و شیعه و آیات کلامی و فقهی محدود کرده است. وی اگرچه به عام بودن مطالعات تطبیقی قرآنی توجه دارد، اما بحث خود در مبانی تفسیر تطبیقی را، به تفسیر کلامی و فقهی میان فریقین اختصاص داده است. عسکری با اشاره به این‌که مبانی خاص تفسیر تطبیقی را باید از استقرای آثار در این حوزه و یا از طریق اظهار نظر صریح مفسران درباره مبانی این‌گونه روش تفسیری به دست آورد و هنوز این استقرا انجام نگرفته، برخی از مبانی تفسیر تطبیقی را چنین برشمرده است: ۱. حقانیت باورهای خاص مذهبی؛ ۲. اعتبار منابع خاص تفسیر؛ ۳. اعتبار کتب تفسیری؛ ۴. باور به وجود اختلافات مذهبی در تفسیر قرآن (عسکری، ۱۳۹۷: ۱۰۳-۹۴؛ نیز: عسکری و شاکر، ۱۴۰۰: ش ۸۳/۱۵).

وی در توضیح این مبانی می‌نویسد: یکی از مبانی تفسیر تطبیقی، به «پیش فرض یک مفسر درباره سهم باورهای مذهب خود و دیگران از حقانیت» مربوط می‌شود. این‌که مفسر، میزان

حقانیت باورهای مذهبی خود را در مقابل آرای مذهبی دیگران تا چه مقدار می‌داند و آیا قبول دارد که همه مذاهب سهمی از باورهای حق دارند یا این که فقط مذهب خود را برحق می‌داند، نقش مهمی در تفسیر تطبیقی ایفا می‌کند. این مبنا، بسیاری از مبانی دیگر تفسیر تطبیقی را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ به نحوی که می‌توان گفت، سایر مبانی تفسیر تطبیقی در حکم فروعات این مبناست (عسکری، ۱۳۹۷: ۱۰۰). انتظار طبیعی آن است که وقتی مفسری از پایگاه مذهبی خود، به مطالعه تطبیقی تفاسیر روی می‌آورد، باورهای مذهبی اش را حق دانسته و در نتیجه، به دنبال اثبات برتری دیدگاه‌های مذهبی خویش در تطبیق باشد. این مبنا، در بسیاری از تفاسیر تطبیقی گذشته و حتی آثار نوپدید، رایج بوده و هست. اما اگر محقق بخواهد، سوای نوع مذهب و اعتقادات و بدون اصرار بر حقانیت باورهای مذهبی خود، به تفسیر تطبیقی بپردازد، مطمئناً تفسیری متفاوت به دست خواهد داد. گرچه تاکنون چنین تفسیر تطبیقی عرضه نشده، اما نمی‌توان آن را ناممکن دانست و به تحقق آن امید نداشت. روند رو به رشد مطالعات تطبیقی در همه حوزه‌های دانشی از جمله تفسیر تطبیقی، امید تحقق‌پذیری چنین تفاسیر تطبیقی در آینده نه‌چندان دور را تقویت می‌کند. هرچند تاکنون در تاریخ تفسیر، اغلب مفسران بر مبنای باورهای مذهبی خویش، به مقایسه دیدگاه‌های مفسران سایر مذاهب با مفسران مذهب خود پرداخته‌اند (همان، با تصرف). این پژوهشگر در آخر اصلی‌ترین مبنای خاص تفسیر تطبیقی را «باور به وجود اختلافات مذهبی در تفسیر قرآن» شمرده است؛ زیرا هم مفسری که در تفسیرش به مقایسه میان دیدگاه‌ها پرداخته و هم کسانی که تفسیر تطبیقی مستقل نوشته‌اند، پیش‌فرض‌شان این است که اختلافات مذهبی در تفسیر وجود دارد (عسکری و شاکر، ۱۴۰۰: ۸۳).

مؤلفان یادشده (عسکری و شاکر) هم چنین موارد زیر را از جمله آسیب‌های مبنایی شمرده‌اند که تفسیر تطبیقی را با چالش مواجه کرده و یک تفسیر تطبیقی مطلوب را به ورطه تفسیر مذهبی می‌کشاند:

۱. تعصب بر پیش‌فرض‌های مذهبی؛ ۲. جعلی خواندن روایات تفسیری طرف مقابل؛ ۳. نسبت دادن تفسیر به رأی به تفاسیر سایر مذاهب؛ ۴. تکفیر و خارج دانستن مذهب مقابل، از دین.



در نقد این مطلب باید گفت، آسیب‌های یاد شده، از مقوله باید و نباید است که در تحت تعریف اصول قرار می‌گیرد، نه مبنا، از این رو نمی‌توان آن‌ها را از مبانی یا آسیب‌مبنایی برشمرد. در توضیح این نقد، لازم است نسبت میان مبانی با اصول روشن شود.

۶. نسبت مبانی با اصول تفسیر تطبیقی

یکی از مصطلحات نزدیک به مبانی، اصول تفسیر است که گاه به جای مبانی تفسیر به کار می‌رود. مطالعات نشان می‌دهد، قرآن‌پژوهان هنوز بر تصور و تعریف روشن و یکسانی از اصول تفسیر توافق ندارند. در لغت، «اصول» جمع «اصل» و برای آن معانی مختلفی بیان شده است، از جمله گفته‌اند: «أصل الشيء» به دو معناست: ۱. بنیان و پایه‌ای که شیئی بر آن استوار می‌شود؛ ۲. منشأ یک شیئی که از آن می‌روید و رشد می‌کند (مصطفی، ۱۳۸۵، «اصل»). و در اصطلاح آن را چنین تعریف کرده‌اند: «أصول العلوم قواعدُها التي تُبنى عليها الاحكام»، اصول علوم، عبارت است از قواعدی که احکام علوم بر آن استوار می‌یابد (همان؛ و شاکر، ۱۳۸۲: ۴۲-۴۴؛ فاکرمیبدی، ۱۴۲۸: ۳۴-۳۵؛ فتح‌اللهی، ۱۳۸۷: ۱۹-۳۰؛ بابایی، ۱۳۹۲: تمام اثر). با توجه به معنا و تعریفی که از المعجم الوسیط نقل شد، در این جا اصول را به بنیان‌هایی که تفسیر بر آن‌ها استوار می‌شود، یا به منشأ و مصادر تفسیر، و هم چنین ضوابط ناظر به کلیت تفسیر که همه بخش‌های آن را پوشش می‌دهد تعریف می‌کنیم، در مقابل قواعد تفسیر که حکم‌هایی کلی هستند که با آن، احکام جزئی تفسیر آیات قرآن شناخته می‌شود؛ «حکمٌ کلیٌّ تُتعرَّف به علی احکام جزئیة» (السبت، ۱۴۲۶: ۲۳؛ فاکرمیبدی، همان) یا «دستورالعمل‌هایی مبتنی بر مبانی متقن عقلی، نقلی و عقلایی که تفسیر قرآن را ضابطه‌مند کرده و با رعایت آن‌ها، خطا در فهم معنا و مراد آیات کاهش می‌یابد» (بابایی، همان: ۱۶). بنابراین، هم اصول و هم قواعد تفسیر هر دو، از هنجارها و باید و نبایدهای تفسیر هستند، با این تفاوت که قواعد تفسیر جزئی‌ترند و بستر تفسیر بخشی از قرآن را فراهم می‌کنند. مثلاً این دستورالعمل‌ها که: «ضمیر باید به نزدیک‌ترین مرجع برگردد»، «جمله اسمیه بر دوام و ثبوت و جمله فعلیه بر تجدد و حدوث دلالت دارد»، «باید از حمل کلمات بر معانی مجازی بدون قرینه پرهیز شود» و... از قواعد تفسیر خواهند بود. اصول تفسیر کلان‌تر بوده و به کلیت تفسیر قرآن نظر دارد، مانند: «ضرورت تفسیر قرآن

مطابق فرهنگ عصر نزول و قرائت صحیح و رایج»، «ضرورت اخذ تفسیر از پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام»، نیز «لزوم در نظر گرفتن انواع دلالت‌ها و قرائن حالی و مقالی در تفسیر». بنابراین، اصول همواره در مقایسه با قواعد، کلی‌ترند (فاکر میبیدی، همان: ۳۴).

با توجه به این تعریف، روشن می‌شود که اصول از سنخ باید و نبایدها، اما مبانی از سنخ باورها و هست و نیست‌هاست؛ براین اساس، چهار آسیب یادشده با عنوان مبانی را، به دلیل ماهیت باید و نبایدی، نمی‌توان از سنخ مبانی یا آسیب‌های مبانی مطالعات تطبیقی قرآنی به شمار آورد، بلکه توصیه‌هایی از سنخ اصول تفسیر تطبیقی هستند که در مطالعات تطبیقی در حوزه قرآن و قرآن پژوهی باید نصب‌العین پژوهش‌گر بوده و رعایت شوند. به علاوه، توصیه‌ها محدود به این چهار مورد نیست و می‌توان موارد دیگری نیز به آن‌ها افزود؛ از جمله، «ضرورت پرهیز از اتهام‌زنی و بدبینی نسبت به طرف مقابل» و «عدم گرایش پژوهش‌گر تطبیقی به یک طرف تطبیق».

۷. تفاوت پیش‌فرض‌ها با مبانی تفسیر تطبیقی

همان‌گونه که از مباحث گذشته به دست می‌آید، در بحث از مبانی تفسیر تطبیقی، باید روی آن دسته از مبانی متمرکز شد که مستقیماً ناظر به حوزه تطبیق و مقایسه است. وقتی از مبانی یک روش، گرایش یا شیوه تفسیری سخن به میان می‌آید، مقصود مبانی خاص است، که موجب تمایز آن از سایر روش‌ها، گرایش‌ها و شیوه‌های تفسیر می‌گردد، نه مبانی مرتبط با اصل فهم و تفسیر قرآن. از سوی دیگر، باید بحث کرد که اگر تفسیر تطبیقی، شیوه‌ای خاص از تفسیر و مطالعه است، اساساً مبانی خاصی دارد، یا آن‌چه به عنوان مبنا به بحث گذاشته می‌شود، در واقع پیش‌فرض‌های تفسیر تطبیقی است، نه مبانی آن؟ برای این منظور، باید نسبت پیش‌فرض‌ها با مبانی روشن شود.

نسبت پیش‌فرض‌ها با مبانی

پیش از این، به وجود تعاریف مختلف و مختار از مبنا اشاره شد. از پیش‌فرض‌های علوم نیز تعاریف مختلف با عبارات متنوعی ارائه شده است. برخی محققان پیش‌فرض‌ها را،

مجموعه‌ای از تصورات و تصدیقات دانسته‌اند که به‌طور آگاهانه یا ناآگاهانه توسط مفسر، صحیح یا مطلوب فرض و پذیرفته شده‌اند و فهم امور معنادار، مبتنی بر آن‌ها شکل می‌گیرد (عابدی سرآسیا؛ ذوقی، ۱۳۹۵: ۶۸). از نظر برخی دیگر، پیش فرض‌ها عبارت‌اند از: آن‌چه در آغاز هر پژوهش، با اقامه برهان یا به دلیل بدیهی بودن پذیرفته شده تلقی می‌گردند، و قبل از ورود به پژوهش، سمت و سوی موضوعات و مسائل مورد پژوهش را تعیین می‌کنند... تمامی علوم و دانش‌ها یک سلسله قضایا و تصدیق‌هایی در خود دارند که در اصطلاح، مبادی تصدیقی یا پیش فرض خوانده می‌شوند (حیدری، ۱۳۹۰: ۷۳-۷۲).

با توجه به این دو تعریف، مبانی و پیش فرض‌ها هر دو بر پیش دانسته‌های بنیادین اطلاق شده و مسائل یک علم بر آن استوار است، اما نسبت میان این دو عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر یک از مبانی پیش فرض هم هستند، ولی هر پیش فرضی از مبانی علم شمرده نمی‌شود؛ زیرا پیش فرض‌ها هم امور بدیهی و غیرنیازمند به اثبات‌اند و هم قضایای نیازمند به اثبات، اما مبانی، فقط به امور نیازمند به اثبات گفته می‌شود و به قضایا و مبادی تصدیقی بدیهی گفته نمی‌شود. جایگاه اثبات مبانی هم اغلب دانش دیگری است و در علم مورد بحث به عنوان اصل موضوعی پذیرفته تلقی می‌شوند. به عبارت دیگر پیش فرض، بر هر گزاره یا تصویری که اثبات یا فهم یک علم یا نظریه بر آن استوار است، اطلاق می‌شود؛ اعم از این‌که از امور مبنایی باشد یا بنایی؛ از مبادی قابل اثبات در علم پیشین باشد، یا قابل اثبات در علم مورد بحث (محمدی فرد، ۱۳۹۸: ۳۰-۲۴).

۷-۱. پیش فرض‌های تفسیر تطبیقی

با توجه به تعریفی که از پیش فرض و تفاوت آن با مبانی بیان شد، با بررسی انجام گرفته، دو قضیه به عنوان پیش فرض تفسیر تطبیقی شناسایی شد، که امری بدیهی و بی‌نیاز از اثبات می‌باشد. این دو پیش فرض عبارت‌اند از:

۷-۱-۱. وجود اختلاف میان دو قطب مقایسه

در هر مطالعه تطبیقی، میان دو قطب مقایسه، مسأله‌ای مورد اختلاف وجود دارد که پژوهش‌گر را به مقایسه میان دیدگاه‌های آن دو در موضوع یا مسأله‌ای خاص سوق

می دهد. بر این اساس، نخستین مبنای تفسیر تطبیقی که پژوهش گران را به مطالعات مقایسه ای میان دیدگاه های مفسران وامی دارد، وجود اختلاف میان طرف های تطبیق است. بدون این مبنا، اساساً هرگز مطالعه یا تفسیر تطبیقی شکل نمی گیرد. این مبنا، همه ی گونه ها، حوزه ها و قلمروهای تفسیر تطبیقی را در بر می گیرد، خواه پژوهش گر به تفسیر تطبیقی میان دو مفسر وابسته به یک مذهب یا مذاهب مختلف بپردازد، یا مطالعه تطبیقی میان دو مذهب کلامی یا فقهی و... حتی در مطالعات تطبیقی میان مباحث و مسائلی از قرآن و عهدین نیز این اختلاف دیدگاه وجود دارد که پژوهش گرانی را به مطالعات در این حوزه واداشته است. دایره اختلاف میان مفسران در تفسیر تطبیقی دارای نوسان است. گاه وجود اندک اختلافی میان دو مفسر، پژوهش گری را به مطالعه تطبیقی آرا و اندیشه های آن دو وامی دارد و گاه دامنه اختلاف دیدگاه ها بسیار گسترده به نظر می رسد. عنصر اختلاف، اساسی ترین مبنای تفسیر تطبیقی است که همواره عده ای از پژوهش گران و مفسران را به مطالعه و تفسیر تطبیقی میان آرای مفسران و یا بازتفسیر آیاتی از قرآن مجید سوق داده است. قابل ذکر است که تجربه مطالعات تطبیقی نشان می دهد، در مواردی که اختلاف دیدگاه میان دو مفسر یا دو مذهب مختلف شدید و گسترده به نظر رسیده، چنان چه مقایسه دیدگاه های دو طرف بر اساس علمی صحیح انجام گرفته باشد، مطالعه تطبیقی به کاهش اختلاف ها منجر شده و این یکی از آثار سودمند مطالعه و تفسیر تطبیقی است.

باید توجه داشت، گاه ممکن است که نقطه اختلاف میان دو مفسر ضعیف و کم رنگ و محورهای مشترک میان دیدگاه های آن دو فراوان بوده و در عین حال، انجام مطالعه تطبیقی میان آن ها توجیه پذیر باشد، این در صورتی است که غرض از مطالعه تطبیقی، درک میزان تأیید پذیری یکی از آن دو مفسر (متأخر) از دیگری (متقدم) باشد.

۱-۷. وجود اشتراک میان دو قطب مقایسه

سخن گفتن از تفسیر تطبیقی و وجود اختلاف میان دو طرف تطبیق، مستلزم وجود تشابه میان آن ها نیز است؛ زیرا به همان اندازه که وجود اختلاف در دو اندیشه، پژوهش گر را به

مطالعه تطبیقی وا می‌دارد، میان آن‌ها شباهت هم وجود دارد که پژوهش‌گر را وادار به مقایسه آن دو می‌نماید. بنابراین، میان اختلاف و تشابه، نسبت منطقی تضایف وجود دارد که تصور یکی، موجب تصور دیگری می‌شود؛ مانند نسبت میان پدر و فرزند یا بالا و پایین که تصور یکی، مستلزم تصور دیگری است (احمدنگری، ۱۳۹۵/۱:۳۱۲؛ سرور، ۱۴۲۹/۲:۳۶۴). به همین شکل، میان اختلاف و تشابه نیز نسبت تضایف وجود دارد و تصور اختلاف موجود میان دو چیز، مستلزم تصور مشابهت میان آن‌ها است. بر این اساس، هنگامی که از وجود اختلاف میان دو دیدگاه به عنوان مبنای تفسیر تطبیقی یاد می‌شود، وجود تشابه و اشتراک نیز مبنایی دیگر برای مطالعه تفسیر تطبیقی است.

تشابه و اشتراک میان دو طرف تطبیق، ممکن است نزدیک یا دور باشد. به عنوان مثال در بررسی تطبیقی دیدگاه‌های دو تفسیر المیزان و تسنیم، ممکن است نقاط تشابه و اشتراک دیدگاه نزدیک و فراوان باشد، در حالی که در مطالعه تطبیقی میان قرآن با مثلاً آیین بودا در مساله توحید، نقاط اشتراک و تشابه بسیار ضعیف و پنهان باشد؛ بنابراین تا نقاط اشتراکی میان دو آیین وجود نداشته باشد، مطالعه تطبیقی میان آن‌ها معنا ندارد. اگر فرضاً در آیین بودا یا در کتاب زرتشت (اوستا) هیچ مطلبی درباره پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و رسالت آن حضرت نیامده باشد، معنا ندارد که پژوهش‌گر به مطالعه تطبیقی میان قرآن با آیین بودا یا کتاب اوستا در موضوع رسالت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بپردازد. هم چنین اگر در عهدین، سخنی درباره امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و جانشینی بلافصل آن حضرت از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیامده باشد، جایی برای بررسی تطبیقی این موضوع میان قرآن و عهدین نیست. البته درباره نبوت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا نسبت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نقش ایشان در گسترش دعوت پیامبر از یک سو، با نسبت هارون به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و نقش و همراهی وی با حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در تبلیغ رسالت الهی، به دلیل شباهت‌هایی که میان این دو نسبت در قرآن و تورات وجود دارد، می‌توان به مطالعه و بحثی تطبیقی میان قرآن و عهدین دست زد.

گفتنی است که وجود شباهت میان دو طرف تطبیقی باید قابل توجه باشد تا به پژوهشی تطبیقی مفیدی منتهی گردد. در پژوهش‌های منتشر شده با عنوان تطبیقی، گاه مشاهده

می‌شود که شباهت میان اطراف تطبیق به اندازه‌ای نیست که آن را شایسته مطالعه تطبیقی قرار دهد، چنان‌که در مقاله «بررسی تطبیقی رویکرد قرآن پژوهی آمنه ودود و عایشه بنت الشاطی (با تأکید بر مبانی و روش‌ها)» به نظر می‌رسد، سنخ پژوهش‌های دو محقق یاد شده به اندازه‌ای نیست که آنان را شایسته‌ای مطالعه تطبیقی گرداند. بنابراین، هر مطالعه تطبیقی در حوزه قرآن پژوهی، علاوه بر وجود اختلاف، بر وجود شباهت‌ها و اشتراکات میان دو طرف تطبیق نیز مبتنی است. گفتنی است، اساساً ماهیت یک مطالعه تطبیقی به وجود اختلاف و تشابه میان اطراف مقایسه است، بنابراین مبنا قرار دادن این دو مورد می‌تواند با تردید و انکار مواجه گردد.

۲-۷. مبانی تفسیر تطبیقی

با توجه به تعریف مبانی و تمایز آن با پیش فرض، در بررسی انجام گرفته، یک مبنا برای تفسیر تطبیقی به نظر رسید که نیازمند اثبات است و محل اثبات آن نیز دانش‌های دیگر از قبیل زبان‌شناسی، اصول فقه، هرمنوتیک و نظیر این‌هاست. گفتنی است، هر پیش فرض‌های یاد شده و هم مبناهای فعلی، هر دو متعلق به تفسیر تطبیقی به عنوان یک سبک و شیوه تفسیر است.

وجود معیارهای زبانی واحد، مشترک و مقبول میان اطراف تطبیق

وجود «اصول و قواعد ثابت به عنوان معیاری واحد، مشترک و مقبول همه مذاهب و فرق برای تفسیر قرآن، و مطالعات تطبیقی» را باید مهم‌ترین مبناهای هرگونه تفسیر و مطالعه تطبیقی قرآنی برشمرد که آن را از سایر گونه‌های تفسیر متمایز می‌سازد. اصولاً همه مطالعات متن پژوهی متعلق به یک زبان، به‌ویژه مطالعات متون ادبی، مبتنی بر معیارهای واحد، مشترک و مقبول همه اهل آن زبان شکل گرفته و براساس همان معیارها نیز قابل مطالعه و تفسیر است. در تفسیر تطبیقی نیز، قرآن - که به زبان قوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، یعنی عربی مبین نازل شده (ابراهیم: ۴، شعراء: ۱۹۵)، به عنوان یک متن، به‌ویژه یک متن ادبی - دینی، مطابق با اصول و حاکم بر قواعد زبان عربی مطالعه شده و دیدگاه‌های مفسران درباره این متن،



در این چارچوب بررسی و ارزیابی می‌شود. به همین دلیل، بیشترین اصول و قواعد فهم و تفسیر قرآن، به اصول و قواعد زبانی، دستوری و ادبی تعلق دارد. بر این اساس در تفسیر تطبیقی، چه پژوهش‌گر، خود با بررسی دیدگاه‌های مفسران درصدد ارائه تفسیری تطبیقی از آیات و موضوعات قرآنی بوده، و یا در مقام مقایسه و ارزیابی دیدگاه‌های مفسران درباره آیاتی از قرآن باشد، باید با پذیرش این مبنا که خداوند طبق اصول و قواعد حاکم بر زبان عربی با مخاطبان خود سخن گفته و آیات الهی مطابق با همین اصول و قواعد قابل تفسیر است، به تفسیر تطبیقی روی آورد. بنابراین، در صورت پذیرش این مبنا و پیش فرض است که امکان تفسیر یا مطالعه تطبیقی آیات قرآن فراهم خواهد شد. با انکار چنین پیش فرضی، اساساً نمی‌توان و نباید به انجام تفسیر تطبیقی مطلوب امید داشت، و آن چه از رهگذر ارزیابی دیدگاه‌های مفسران حاصل خواهد شد، تفسیری کاملاً مذهبی خواهد بود؛ زیرا در این صورت، هر مفسر بر اساس باورهای مذهبی یا دینی، یا معیارهایی که خود در تفسیر قرآن تعریف کرده و مقبول همه اهل زبان نیست، به تفسیر قرآن دست خواهد زد، و هیچ‌گاه برای معیارهای مشترک و مورد قبول همه یا مورد پذیرش طرف تطبیق در تفسیر قرآن، ارزش قائل نخواهد شد.

از آن جا که خداوند متعال، نعمت بیان را به انسان تعلیم داده است (رحمن، ۴) و انسان‌ها از قوه عقل و نیروی فطرت برخوردار بوده و دارای اندیشه‌های مشترک‌اند، امروزه ثابت شده است که اصول و قواعد مشترکی بر همه زبان‌ها حاکم بوده و هست و اصول و قواعد زبان‌شناسی، معناشناسی، هرمنوتیک و تفسیر متون مقدس، اغلب به صورت مشترک در زبان‌ها و ادیان مختلف به بحث گذاشته شده و در قالب نظریه‌های مختلف، با اندک اختلاف نظری در تفسیر متون مقدس به کارگرفته می‌شوند. بر این اساس، در مطالعه تطبیقی میان قرآن و کتاب‌های آسمانی نیز، یک پژوهش‌گر باید بر اساس قواعد زبانی مشترک و مقبول نزد همگان، به مقایسه میان آموزه‌های دو کتاب مقدس روی آورده، موارد مشابه آن‌ها را شناسایی و استخراج کند و در موارد اختلاف داوری کرده، از آموزه‌های یک کتاب برای تفسیر کتاب دیگر کمک بگیرد، و درباره تأثیر آن‌ها بر یکدیگر یا تأثیرپذیری هر دو آن‌ها از مصدر و منبع واحد، اظهار نظر کند.

گفتنی است، پیش فرض‌ها و مبانی هر دانش، امری استقرایی است و از لابلای مسائل آن دانش استخراج می‌شود و قابل افزایش و کاهش است؛ در نتیجه، پیش فرض‌ها و مبانی تفسیر تطبیقی نیز بر این قاعده جاری است و به موارد یادشده محدود نمی‌باشد (عسکری، ۱۳۹۷: ۹۸).

۸. پیوند پیش فرض‌ها با قلمرو تفسیر تطبیقی

تعیین مبانی تفسیر تطبیقی، به تعیین قلمرو آن وابسته است. چنان‌چه قلمرو تفسیر تطبیقی را به مذاهب اسلامی محدود کنیم، از یک سنخ مبانی بحث خواهد شد؛ و در صورتی که به هر نوع مطالعه تطبیقی میان علوم و معارف قرآن با دستاوردهای علوم بشری و علوم انسانی، تعالیم سایر ادیان الهی، مطالعه تطبیقی میان آیات مختلف و قصه‌های قرآن با یکدیگر، مقایسه روش‌های تفسیری با یکدیگر توسعه دهیم، باید از مبانی گسترده‌تر دیگری در تفسیر تطبیقی سخن گفت. برای مثال، پژوهش‌گری که درباره بخش‌های مختلف قرآن یا بخش‌های پراکنده قصه یک پیامبر در سوره‌های مختلف دست به مطالعه تطبیقی می‌زند، ناگزیر باید دو گزاره: «وجود تناسب میان آیات درون سوره‌ها»، و «غرض مندی سوره‌ها یا غرض واحد داشتن هر سوره» را، از جمله مبانی مطالعه تطبیقی خود قرار دهد.

۹. پیوند پیش فرض‌ها با اغراض تفسیر تطبیقی

میان پیش فرض‌های تفسیر تطبیقی با اغراض این تفسیر نیز پیوندی عمیق برقرار است. برای مطالعات تطبیقی در حوزه قرآن اغراض و اهداف زیادی شمرده شده (طیب‌حسینی و همکاران، ۱۴۰۲: ش ۱۶) که در نظر گرفتن هر یک از آن‌ها در افزایش یا کاهش پیش فرض‌های مطالعه تطبیقی تأثیرگذار است. مثلاً، محققى که غرض مطالعه تطبیقی خود را کشف میزان تأثیرپذیری یک مفسر از مفسر دیگر در نظر گرفته، این پیش فرض را پذیرفته که «مفسر مورد نظر، از مفسر پیش تأثیر پذیرفته است»، یا مفسری با غرض «رفع تعارض ظاهری میان آیات قرآن و میان قرآن با احادیث»، این پیش فرض را در نظر دارد که میان آیات قرآن و احادیث، تعارض واقعی وجود ندارد. به همین صورت، میان برخی از اغراض و پیش فرض‌های مطالعات تطبیقی بر محور قرآن کریم، ارتباط تنگاتنگ وجود دارد.



نتیجه‌گیری

از رهگذر مباحث گذشته، بعد از نقد سه دیدگاه در باب مبنای تفسیر تطبیقی، این نتیجه به دست آمد که با توجه به تمایز مبنای، پیش فرض‌ها و اصول، تفسیر تطبیقی به عنوان یک روش مقایسه‌ای در مطالعات قرآنی و تفسیر، بر دو پیش فرض و یک مبنا استوار است. پیش فرض‌ها عبارت‌اند از: ۱. وجود نقاط اختلاف میان دو قطب مقایسه؛ ۲. وجود نقاط اشتراک میان دو قطب مقایسه؛ و تنها مبنای تفسیر تطبیقی، عبارت است از: وجود معیارهای مشترک و مقبول زبانی، عقلی و عقلایی میان همه اطراف تطبیقی که بتوان بر اساس آن، میان دو طرف تطبیق داوری کرد. هم‌چنین، آنچه از سوی قرآن پژوهان به عنوان مبنا معرفی شده را، به دلیل ماهیت هنجاری آن‌ها، باید در زمره اصول تفسیر تطبیقی به شمار آورد، نه مبنا؛ مانند: «ضرورت عدم گرایش پژوهش‌گر تطبیقی به یکی از طرفین مقایسه»، «پرهیز از بدبینی، اتهام زنی و نسبت تفسیر به رأی دادن»، «عدم تعصب بر پیش فرض‌های مذهبی و دینی»، «عدم جعلی خواندن روایات تفسیری مذهب مقابل» و «عدم تکفیر مذهب مقابل».

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (بی تا)، *مقدمه فی اصول التفسیر*، به کوشش محمود نصار، قاهره: مکتبه التراث الاسلامی.
۲. احمدنگری، عبدالنبی بن عبدالرسول (۱۳۹۵ق)، *جامع العلوم فی اصطلاحات الفنون*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۳. اسعدی، محمد (۱۳۸۹ش)، *آسیب شناسی جریان های تفسیری*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۴. اشرفی، امیررضا (۱۳۹۸ش)، *مبانی تفسیری علامه طباطبائی رحمته الله علیه در المیزان*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.
۵. انوری، حسن (۱۳۸۱ش)، *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران: سخن.
۶. بابایی، علی اکبر و همکاران (۱۳۷۹ش)، *روش شناسی تفسیر قرآن*، تهران: الهادی.
۷. بابایی، علی اکبر (۱۳۹۴ش)، *قواعد تفسیر قرآن*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۸. باقری، علی اوسط (۱۳۹۹)، *نقش پیش دانسته ها و علایق مفسر در تفسیر قرآن*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و مؤسسه امام خمینی رضی الله عنه.
۹. بلاغی، محمدجواد (۱۴۲۰ق)، *آلاء الرحمن*، تهران: بعثت.
۱۰. حسن زاده آملی، حسن (۱۴۱۷ق)، *شرح منظومه السبزواری*، تهران: ناب.
۱۱. حیدری، غلامرضا، «پیش فرض های معرفت شناختی علم سنجی»، کتاب داری و اطلاع رسانی، ش ۵۳، ۱۳۹۰.
۱۲. خوانساری، محمد (۱۳۷۶ش)، *فرهنگ اصطلاحات منطقی به انضمام واژه نامه فرانسه و انگلیسی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۳. خولی، امین (۱۹۶۱م)، *مناهج تجدد، بی جا: دارالمعرفه*.
۱۴. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۰۱ق)، *البيان فی تفسیر القرآن*، بی جا: انوار الهدی.
۱۵. دوسری، عبدالله بن برجس (۱۴۲۶ق)، *اثر اختلاف القراءات فی الاحکام الفقہیہ*، مصر: دارالهدی النبوی صلی الله علیه و آله.
۱۶. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳ش)، *لغت نامه دهخدا*، تهران: مؤسسه لغت نامه و دانشگاه تهران.
۱۷. رضایی اصفهانی، محمد علی (۱۳۸۷ش)، *منطق تفسیر قرآن (مبانی و قواعد تفسیر)*، قم: جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله.
۱۸. روحی دهکردی، احسان و تجری، محمد علی (۱۳۹۴ش)، *اصطلاح شناسی مبانی تفسیر*، فصلنامه پژوهش های قرآنی، شماره ۷۷، ص ۱۱۷-۹۴.
۱۹. رومی، فهد بن عبدالرحمن (۱۴۱۶ق)، *بحوث فی اصول التفسیر*، ریاض: مکتبه التوبة.



۲۰. السبت، خالد بن عثمان (۱۴۲۶ق)، قواعد التفسیر، جمعاً و دراسةً، قاهره: دار ابن عفان.
۲۱. سجادی، جعفر (۱۳۷۳ق)، فرهنگ معارف اسلامی، تهران: کومش.
۲۲. سرور، ابراهیم حسین (۱۴۲۹ق)، المعجم الشامل للمصطلحات العلمية والدينية، بیروت: دارالهادی.
۲۳. سعیدی روشن، محمد باقر (۱۳۷۹ش)، منطق تفسیر قرآن، آسیب‌شناسی جریان‌های تفسیری، به کوشش محمد اسعدی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲۴. سلطانی، محمد (۱۳۹۴ش)، تحلیل و بررسی مبانی کلامی تفسیر قرآن کریم بر محور آثار شیخ طوسی رحمته الله علیه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲۵. شاکر، محمد کاظم (۱۳۸۲ش)، مبانی و روش‌های تفسیری، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
۲۶. شوقی ضیف (۱۳۶۲ش)، نقد ادبی، ترجمه: لمیعه ضمیری، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۲۷. شیرزاد، علی رضا و محمد علی رضایی اصفهانی (۱۳۹۹ش)، تبیین مبانی تفسیر روان‌شناختی قرآن کریم، مجله مطالعات قرآن و حدیث، ش ۲۷، ص ۵۳-۷۳.
۲۸. طبری، ابن جریر (۱۴۱۲ق)، جامع البیان، بیروت: دارالمعرفة.
۲۹. طوسی، محمد بن الحسن (بی‌تا)، التبیان فی علوم القرآن، به کوشش العاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۰. طیب، سید عبدالحسین (۱۳۶۴ش)، تفسیر اطیب البیان، تهران: انتشارات اسلامی.
۳۱. طیب حسینی، سید محمود (۱۳۹۲ش)، مدخل مبانی تفسیر، دایرة‌المعارف قرآن کریم، ج ۸، ص ۲۸-۲۲، قم: مرکز فرهنگ و معارف قرآن، بوستان کتاب.
۳۲. طیب حسینی، سید محمود و رحمان ستایش، محمد کاظم و طیب حسینی، مطهره سادات (۱۴۰۲ق)، تفسیر تطبیقی، اغراض و فوائد، دو فصلنامه مطالعات تفسیر تطبیقی، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، ش ۱۶.
۳۳. عابدی سراسیا، علیرضا و ذوقی، سمیه (۱۳۹۵ش)، بررسی تأثیر پیش فرض‌ها در فهم راه‌های کنترل آن‌ها از منظر هرمنوتیک، فصلنامه فقه و اصول، شماره ۱۰۴.
۳۴. عزیزی کیا، غلامعلی (۱۳۹۵ش)، نگاهی به مبانی تفسیر قرآن در آثار استاد آیت‌الله مصباح، مجله معرفت، س ۲۵، ش ۲۲۲، ص ۲۸-۱۳.
۳۵. عسکری، انسیه و شاکر، محمد کاظم (۱۴۰۰ش)، آسیب‌شناسی مبانی و پیش فرض‌های کلامی و مذهبی تفاسیر تطبیقی، پژوهش‌نامه مذاهب اسلامی، س ۸، ش ۱۵، ص ۷۹-۱-۳.
۳۶. عک، خالد عبدالرحمن (۱۴۰۶ق)، اصول التفسیر وقواعده، بی‌جا: دارالنفائس.
۳۷. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۹ش)، مبانی و روش‌های تفسیر قرآن، تهران: وزارت ارشاد.
۳۸. فاکر میبدی، محمد (۱۴۲۸ق)، قواعد التفسیر لادی الشیعة والسنة، طهران: المجمع العالمی

للتقريب بين المذاهب الاسلامی.

۳۹. فتح‌اللهی، ابراهیم (۱۳۸۷ش)، اصطلاح‌شناسی در علم تفسیر (مبانی، اصول و قواعد)، فصلنامه پیک نور، دوره ۶، ش ۴، ص ۳۰-۱۹.

۴۰. فرهنگ و معارف قرآن کریم (۱۴۱۶ق)، علوم القرآن عند المفسرين، قم: مکتبه الاعلام الاسلامی.

۴۱. قراملکی، احد فرامرزی (۱۳۸۰ش)، روش‌شناسی مطالعات دینی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی،

۴۲. قرطبی، محمد بن احمد انصاری، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.

۴۳. محمدی فرد، علی رضا (۱۳۹۸ش)، پیش‌فرض‌ها و الزامات تفسیر موضوعی نظریه پردازی، رساله دکتری، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۴۴. المصطفی، ابراهیم و همکاران (۱۳۸۵ش)، المعجم الوسیط، تهران: مکتبه المرتضوی.

۴۵. معین، محمد (۱۳۷۵ش)، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر.

۴۶. ملکی اصفهانی، مجتبی (۱۳۷۹ش)، فرهنگ اصطلاحات اصول، قم: عالمه.

۴۷. مؤدب، سیدرضا (۱۳۸۶ش)، مبانی تفسیر قرآن، قم: دانشگاه قم.

۴۸. میرمحمدی، سیدهادی و مؤدب، سیدرضا (۱۳۹۴ش)، مبانی تفسیر قرآن از دیدگاه مفسران شیعه، دوفصلنامه تفسیر پژوهی، س ۲، ش ۴، ص ۲۳۳-۱۹۵.

۴۹. نجار، عبدالوهاب (بی تا)، قصص الانبیاء، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۵۰. نجارزادگان، فتح‌الله (۱۳۸۸ش)، بررسی تطبیقی تفسیر آیات ولایت در دیدگاه فریقین، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۵۱. نفیسی، شادی (۱۳۹۲ش)، آسیب‌شناسی جریان تفسیر علمی، آسیب‌شناسی جریان‌های

تفسیری، جلد اول، ص ۴۳۹-۵۰۹، به کوشش محمد اسعدی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۵۲. هادوی تهرانی، مهدی (۱۳۷۷ش)، مبانی کلامی اجتهاد در برداشت از قرآن کریم، قم: مؤسسه

فرهنگی خانه خرد.

۵۳. هاکس، مستر (۱۳۷۷ش)، قاموس کتاب مقدس، بی جا: اساطیر.